

کدام راه؟

محمد جواد شریعت

این را بی نهایت و آوازه‌نا، آوازه‌نامه و فرهنگ ترکیبات، تعبیرات و اصطلاحات دیوان حافظ، بهرام اشتری، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۶. (ج ۲) ۱۴۰۸ ص. ۲۲۰۰۰۰ ریال.

کتاب را مرکز نشر دانشگاهی انتشار داده است؛ و همین عنوان ناشر شقیقتگان کتاب و کتابخوانی را وادار به خرید کتاب می‌کند، اگر چه بر بودجه ضعیف آنان تحمیلی ناروا باشد. اما ناروا تر آنکه کتاب خریداری شده در ردیف کتابهای معمول ناشر نباشد و مانند برخی انتشارات اخیر دانشگاهی «خزفهایی با نام مروراید» به خریدار عرضه شده باشد. کتاب این راه بی نهایت پُر از حشو و زوایدی است که بیهوده بر حجم کتاب افزوده است. بعضی از این حشو و زواید را به نظر خوانندگان می‌رساند:

۱. در کنار نشانی هر بیت از غزل‌های حافظ کلمه «غز» مخفف غزل آمده است که هیچ حاجتی به آن نیست، زیرا اکثر ابیات دیوان حافظ متعلق به غزلیات اوست، و کافی بود که ابیات متعلق به قصاید و مثنویات و قطعات و رباعیات با نشانه‌های اختصاری آنها مشخص می‌شد.

۲. نشانی بیت یا مصراع به این نحو آمده است که اول شماره غزل یا قصیده یا مثنوی یا قطعه یا رباعی ذکر شده است و پس از خط موربی شماره بیت و پس از خط موربی شماره مصراع آمده و سپس آن مصراع یا بیت ذکر شده است. اما در آخر جلد دوم مجموعه این اشعار (یعنی کل دیوان حافظ) چاپ شده (که درباره چاپ کل دیوان بعداً نکته‌ای خواهم گفت) که یکی از این دو [یعنی ذکر هر مصراع یا بیت مقابل نشانی آن، و چاپ مجموعه اشعار حافظ در پایان جلد دوم] کاملاً زاید است و فقط بر حجم کتاب می‌افزاید.

نکته: در نقل کل دیوان چاپ معتبر علامه محمد قزوینی که اساس کتاب این راه بی نهایت است اشتباه بزرگی رخ داده است؛ یعنی مؤلف کتاب به غلطنامه کتاب مراجعه نکرده‌اند که بدانند شماره غزل‌هایی در این چاپ عوض شده است، زیرا ترتیب الفبایی آن غزل‌ها به هم خورده بوده است. یعنی غزل شماره ۱۳۸ به ۱۳۹ و غزل شماره ۱۳۹ به ۱۴۰ و غزل شماره ۱۴۰ به ۱۴۱ و غزل شماره ۱۴۱ به ۱۴۲ و غزل ۱۴۲ به ۱۴۳ و غزل ۱۴۳ به ۱۴۴ و غزل ۱۴۴ به ۱۴۵ تغییر یافته است و این تغییر از چشم مؤلف کتاب این راه بی نهایت دور مانده است.

۳. ارجاعات اضافی و بی‌مورد زیادی در سراسر کتاب وجود دارد که اگر آنها را از کتاب حذف کنیم حجم کتاب به نصف تقلیل می‌یابد. مثلاً در صفحه ۹۵ مصدر «انصاف دادن» آمده است و ذیل آن فعل «انصاف می‌دهیم» با ذکر غزل و بیت و بدون ذکر نوع فعل آمده است (در سه سطر). بعد از آن نوشته‌اند «انصاف می‌دهیم» و ارجاع داده‌اند به «انصاف دادن». در حالی که اگر در مقدمه نوشته بودند افعال مندرج در ابیات ذیل مصادر آنها می‌آید مسئله حل می‌شود. و نمونه دیگر: ذیل مصدر «اندیشه کردن» افعال آن در سه سطر آمده است و پس از این ده سطر در سه سطر «اندیشه کن» و «اندیشه کند» و «اندیشه نمی‌کنی» به «اندیشه کردن» که درست بر فراز آنهاست ارجاع داده شده است. مؤلف اگر به جای این ارجاعات بی‌مورد نوع افعال (ماضی و مضارع و آینده و...) را مشخص می‌فرمودند، کتاب معقول و مفید بود.

۴. پیوسته‌های آخر جلد دوم کتاب تقریباً زاید است و من در آخر این نقد زاید بودن آنها را نشان خواهم داد. اکنون موارد نادرستی‌های کتاب را از مقدمه کتاب شروع می‌کنیم و پس از آن به بخش (ا) و بخش (الف) می‌پردازیم.

در صفحه سیزده از مقدمه چنین آمده است: «در مورد واژه «است» که صیغه سوم شخص ماضی از فعل «استن» هستن است... جای بسی تعجب است که مؤلف نمی‌داند که «است» فعل مضارع از مصدر «بودن» است و استن و هستن ساخته و پرداخته دست‌نویسان است و وجه علمی ندارد.

در همین صفحه سیزده مقدمه در مورد انتخاب حافظ قزوینی می‌فرمایند: «این گزینش همگانی بودن و عمومیت داشتن آن است و به خاطر این همه‌گیری اگر امروز بیتی را...» در صفحه چهارده مقدمه می‌فرمایند: «... «ترا» به «تورا» و «تست» به «توست» بدل شده است.» در حالی که از نظر اصول علمی (ت) مضموم اصل کلمه است که در زبان فارسی برای احتراز از استعمال کلمه ظاهراً یک حرفی وقتی به تنهایی بیاید ضمه را اشباع می‌کنند و آن را به صورت «تو» می‌نویسند. همین گونه است در کلمات «چو» و «دو» که

اصل آنها (چ) مضموم و (د) مضموم بوده است. در مورد (ک) و (ج) و (س) مکسور هم همین قاعده جریان دارد، اما در این مورد یک بار کسره را به صورت ها غیر ملفوظ می‌آورند و آنها را به صورت «که» و «چه» و «سه» می‌نویسند و یک بار هم کسره را اشباع می‌کنند و به صورت (ی) در می‌آورند و آنها را به صورت «کی» و «چی» و «سی» [مثلاً در اعداد سیزده و سیصد] در می‌آورند. ولی این حالات در زمانی است که این کلمات به تنهایی بیابند و ظاهراً به صورت یک حرف باشند. اما اگر این کلمات بیش از یک حرف پیدا کنند به صورت اصلی نوشته می‌شوند مانند «ترا» [که سه حرف دارد] و «تست» [که آن هم سه حرف دارد]. و در مورد «که» و «چه» و «سه» هم همین حالت جریان دارد، مانند آنک (= آنکه) و آنج (= آنچه) و سدیگر (= سه دیگر) و کاشنا (= که آشنا) و چرا (= چه را = برای چه) و ددیگر (= ددیگر) و چنین و چنان (= چون این و چون آن)...

روش صحیح آن بود که ایشان ضمیر (ت) در «ترا» و «تست» را ذیل ضمیر «تو» ذکر می‌کردند و «را» و «ست» را در جای خود با ذکر «را» در «ترا» و «ست» در «تست» ذیل «است» می‌آوردند. اما به راستی یکی از موارد نادرستی در این کتاب جدا کردن مخفف‌ها از اصل کلمه است، مثلاً «ین» مخفف «این» را جدا از «این» آورده‌اند که از نظر آماری کاری نادرست است.

در مورد تلفظ کلمه «اورنگ» پس از توضیحات مفصلی به این نتیجه رسیده‌اند که آغاز این کلمه را باید به صورت «او» نمایش دهند. در صورتی که همزه اول آن را باید با فتحه نشان داد و حرف (و) آن همان (O) است و فونیتیک آن (a.O) است.

در مورد تلفظ‌های دوگانه نوشته‌اند: «کلمه اگر مجرد بود به نحوی و اگر مرکب بود به وجه دیگر تلفظ می‌شود. مثلاً «کشیدن» به فتح اول است. اما در «آه کشیدن» به کسر کاف.» نمی‌دانم چه دلیلی برای این کار دارند؟

اصولاً این کتاب برای استفاده متخصصین نوشته شده است و افراد متخصص در زبان و ادبیات فارسی تلفظ اکثر (قریب به اتفاق) کلمات حافظ را می‌دانند و احتیاجی به این زیر و زبرها ندارد و یکی از موارد زائد این کتاب همین قسمت است.

*

اکنون به متن کتاب می‌پردازیم.

در بخش حرف (ا) و در قسمت «آب»:

در ترکیب اضافی «آب می‌لعل» را آورده‌اند و «آب» را به معنی «شراب» گرفته‌اند در صورتی که در این ترکیب «آب» به معنی معمولی خود است و «می‌لعل» به آب تشبیه شده است.

در ترکیب اضافی «آب روشن می» هم که «عارفی به آن طهارت کرده است» [می] به آب صاف و پاک کر تشبیه شده است که می‌شود با آن وضو گرفت و طهارت کرد.

در بخش «آب» به معنی اشک اصلاً از بیت «صدجوی آب بسته‌ام از دیده بر میان...» خبری نیست. و اصولاً در ابیات این چنینی دسته گلهایی به آب داده شده است که بسیار عجیب و غریب است.

در مورد بیت ۶ از غزل ۴۹۰ «جویها بسته‌ام از دیده به دامان که مگر / در کنارم بنشانند سسپی بالایی» و بیت ۷ از غزل ۴۹۴ «بر رهگذرت بسته‌ام از دیده دوصدجوی / تابو که تو چون سرخورمان به در آیی» اظهار نظر فرموده‌اند که در این ابیات مصدر «جوی بستن» است که معلوم است که «جوی» مفعول فعل متعدی «بسته‌ام» است و بستن به معنی جاری کردن و روان کردن است.

از عجایب اینکه بیت ۹ از غزل ۲۵۷ «رفته گیر از برم وز آتش و آب دل و چشم / گونه‌ام زرد و لیم خشک و کنارم تر گیر» را هم ذیل عنوان «آب» به معنی اشک آورده‌اند و هم زیر عنوان «آب چشم».

در غزل ۲۹۴ ابیات ۵ [در میان آب و آتش همچنان سرگرم تست / این دل زار نزار اشک بارانم چو شمع] و بیت ۸ [کوه صبرم نرم شد چون موم در دست غمت / تا در آب و آتش عشقت گدازانم چو شمع] از ایشان فوت شده است.

بیت ۶ از غزل ۲۸۲ یعنی «باز نشان حرارت‌تم زاب دو دیده و ببین...» نه «آب» به معنی اشک در جای خود آمده است، نه عنوان «آب دو دیده» در کتاب موجود است، نه ذیل عنوان «آب دیده» این بیت تذکر داده شده است. ضمناً در ردیف مصرع‌های ذیل «آب» [زاب]

به صورت «زآب» آمده است.

در بیت ۳ از غزل ۳۸۸ یعنی «طریق عشق بیاموز از آب صافی دل...» اصولاً دو قرائت در این مصراع موجود است. یکی آنکه «صافی دل» را یک صفت مرکب برای «آب» بدانیم، یعنی آبی که زلال و دلش صافی است. قرائت دیگر آن است که صافی را به کسر آخر بخوایم و آن را «آب صافی دل» و آن را به معنی «اشک» بدانیم. و معلوم است که مؤلف هیچ کدام از این دو قرائت را نپذیرفته‌اند. زیرا در مصراعهایی که در شواهد آن (در صفحه ۲ ستون ۲) آورده‌اند، پس از کلمه صافی بند یا ویرگول قرار داده‌اند و ذیل «آب صافی» یا «آب صافی دل» هم چیزی نیاورده‌اند.

در بیت ۳ از غزل ۳ «عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است / به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را» آب را به معنی طراوت و تازگی گرفته‌اند. در صورتی که مقصود آب و رنگی است که مشاطگان در زیباتر کردن زبیارویان و عروسان به کار می‌بردند که در اول سفیداب بوده است و پس از آن سُرخاب و... به مصراع اول توجه فرمایید تا سخن مرا دریابید.

در بسیاری از موارد شماره‌ها به طور نامرتب آمده است. مثلاً در صفحه ۱ شماره ۱/۴۳۲ بعد از شماره ۴۶۱ آمده است. یا در صفحه ۲ ستون ۲، ۴۰۰۲ و ۴۱۶ بعد از ۴۱۹ آمده است.

در بیت ۱۰ از غزل ۸۷ «حافظ چو آب لطف ز نظم تو می چکد / حاسد چگونه نکته تواند بر آن گرفت» اصلاً متذکر نشده‌اند که آب به چه معنی است، بلکه آن را مثالی از روانی گرفته‌اند که نامعقول است [یعنی روانی لطف و لطافت از نظر حافظ می‌چکد؟ یا لطف و لطافت با روانی از نظم تو می‌چکد؟] و در ترکیبها هم «آب لطف» شرح نشده است که جایش در صفحه ۶ بعد از کلمه «آبگینه» است.

در بیت ۳ از غزل ۹۴ «زندان تشنه لب را آبی نمی‌دهد کس / گویی ولی شناسان رفتند از این ولایت» آب به معنی شراب است نه آب معمولی.

در بیت ۱۲ از غزل ۱۱۸ «آبی که خضر حیات ازو یافت / در میکده جو که جام دارد» نه ذیل آب معمولی آمده است نه ذیل آب حیات نه ذیل آب خضر نه ذیل شراب.

نوشته‌اند که در بیت ۴ از غزل ۱۴۹ کلمه آب آمده است و مقصودشان این بیت است: «ته به هفت آب که رنگش به صد آتش نرود / آنچه با خرقة زاهد می‌انگوری کرد» که اگر به غلطنامه کتاب (=دیوان حافظ) مراجعه کرده بودند می‌دانستند که شماره حقیقی غزل ۱۴۲ است. از طرف دیگر کلمه «آب» در این بیت اشاره به هفت دریا و هفت بارشستن شی نجس است.

در بیت ۹ از غزل ۱۶ «کنون به آب می‌لعل خرقة می‌شویم / نصیبی ازل از خود نمی‌توان انداخت» آب به معنی اصلی خودش به کار رفته است نه آنکه به معنی شراب باشد؛ بلکه آب مشبه به شراب است.

در بیت ۳ از غزل ۲۹ «افسوس که شد دلبر و در دیده گریبان / تحریر خیال خط او نقش بر آب است» آب به معنی اصلی است که در این فرهنگ نیامده است.

در بیت ۱۰ از غزل ۱۳۲ «به آب روشن می‌عارفی طهارت کرد...» کلمه آب را به معنی شراب آورده‌اند؛ در صورتی که آب مشبه به شراب است.

در بیت ۱۲ از غزل ۲۵۲ «... تا زخم آب در میکده یک بار دگر» کلمه «آب» را ذیل «آب زدن» آورده‌اند، در صورتی که در اینجا «آب» مفعول زدن به معنی پاشیدن است.

بیت ۱۹ از قصیده اول چنین است: «هر دانشی که در دل دفتر نیامده است / دارد چو آب خامه تو بر سر زبان» که مؤلف کتاب «آب» را مضاف خانه دانسته‌اند، در صورتی که خامه فاعل جمله است و آب در معنی روانی و یا اشاره به مرکب قلم است.

در بیت ۱۰ از غزل ۳۴۶ «آب چشمه خورشید» را چنین معنی کرده‌اند: کنایه است از ثروت صاحب ثروتان یا از دوش پادشاه وقت!

در بیت ۷ از غزل ۳۹۰ «جویبار ملک را آب روان شمشیر تست» آب را مثال روانی دانسته‌اند. در حالی که آب به معنی معمول خود آمده است و صفت روانی پس از آن دلیل نادرستی تأویل مؤلف محترم است.

در بیت ۵ از غزل ۲۹۳ «به می‌پرستی از آن نقش خود زدم بر آب...» کلمه آب را در مفهوم اصلی خود نیاورده‌اند و درست است که نقش بر آب زدن در ترکیب مفهومی جداگانه دارد، اما اجزای ترکیب هم باید سر جایی خود بیایند. همچنین است در بیت ۷ از غزل ۴۰۰ «نقشی بر آب می‌زنم از گریه حالیا».

در بیت ۱۲ از غزل ۴۳۳ «تا چه خواهد کرد با ما رنگ و آب عارضت / حالیا نیرنگ نقشی خوش بر آب انداختی» که در اینجا آب به معنی طراوت و آب و تاب است و نیرنگ نقش خوش در مفهوم رنگهای ملایم مشاطگان و آرایشگران است. در مصراع اول «آب» در معنی معمول خود نیست.

در قطعه ۳۰ بیت اول چنین آمده است: «گدا اگر گهر پاک داشتی در اصل / بر آب نطفه

شرمش مداربا یستی» در این فرهنگ نه «به آب نطفه شرم» اعتنایی شده است و نه از «آب» در این بیت نشان آمده است.

در بیت ۵ از غزل ۳۵ «اگر چه مستی عشقم خراب کرد ولی / اساس هستی من زان خراب آباد است» کلمه «آباد» در این فرهنگ نیامده است.

در بیت اول از غزل ۴۳۲ «مخمور جام عشقم ساقی بده شرابی / پُر کن قرح که بی‌می مجلس ندارد آبی»، «ندارد آبی» را فعل مرکب از «آب داشتن» گرفته‌اند که خلاف نظر دستوربان و زبان شناسان است. یعنی آب در معنی «رونق» و مفعول فعل «ندارد» است. باز هم در مورد فعل مرکب باید تذکر دهم که فعلاً در بیت ۲ از غزل ۲۹۱ «از بس که دست می‌گزم و آه می‌کشم / آتش زدم چو گل به تن لخت لخت خویش» واقعاً مصدر آتش زدن به صورت مرکب مناسب این بیت به حساب می‌آید. اما در مورد بیت ششم از غزل ۱۸۴ «آتش آن نیست که از شعله او خندد شمع / آتش آن است که در خرمن پروانه زدند» دیگر در اینجا فعل آتش زدند مرکب نیست، بلکه آتش مفعول فعل زدند است. فتأمل.

«آخر به چه» و «آخر به چه روی» را در مصراعهای زیر «آخر برای چه» معنی کرده‌اند. یعنی در حقیقت «آخر» را معنی نکرده‌اند. در حالی که در این دو مصراع «آخر» به معنی «دیگر» است:

«آخر به چه گویم هست از خود خبرم چون نیست»

«پدر تجربه ای دل توئی آخر به چه روی»

یکی از اشکالات این کتاب این است که جمع اسمها و صفتها را در ذیل مفرد آنها نمی‌آورد و برای آنها عنوان واحدی به کار می‌برد؛ که اولاً از نظر علمی مبنائی ندارد، ثانیاً گاهی جمع کلمه‌ای قبل از مفرد آن کلمه می‌آید مانند «زادگان» که قبل از آن آمده است. ثالثاً در مقابل جمعها مفرد آن را نمی‌آورد.

«زاده کردن» (در ص ۱۲) - یکی دیگر از اشکالات این کتاب این است که در افعال مرکب قسمت اسم یا صفت «غیر همکرد» ذیل مجرد آنها نمی‌آید. در نتیجه این کتاب از نظر امار لغات و ترکیبات ناقص است. مثلاً کلمه «زاده» در آغاز «زاده کردن» ذیل «زاده» - نیامده است. نتیجه این دو ناروایی این شده است که «زاده» (+ جمع آن + قسمتی از فعل) که آمارش عدد ۶ است در این کتاب ۴ آمده است.

اما چون این کتاب سروسامان معینی ندارد، در کلمه «آزاد» چنین اتفاقی نیفتاده است. در بیت ۱۲ از غزل ۲۸۶ «گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع / سختی می‌گیرد جهان بر مردمان سختکوش» فعل «آسان گیر» فعل امر از مصدر «آسان گرفتن» ذکر نشده است. در صفحه ۵ ذیل مصدر «آشفتن» فقط یک فعل ذکر کرده‌اند، آن هم «می‌آشفت» است. و «آشفته شود» و «آشفته گشت» را ذیل مصادر مرکب (!) «آشفته شدن» و «آشفته گشتن» آورده‌اند؛ در حالی که این افعال، افعال مجهول هستند از مصدر متعدی «آشفتن» (= پربشان کردن).

در صفحه ۱۹ کتاب ذیل کلمه «آگاه» این بیت مورد توجه قرار نگرفته است:

پیر میخانه سحر جام جهان بینم داد / اندر آن آینه از حسن تو کرد آگاهم که نه ذیل کلمه «آگاه» این بیت آمده است و نه ذیل «آگاه کردن».

در صفحه ۲۵ ذیل مصدر «آموختن» به معنی یادگرفتن این بیت را آورده‌اند:

به غفلت عمر شد حافظ بیا با ما به میخانه

که شنگولان خوشبایست بیاموزند کاری خوش که «بیاموزند» باید ذیل «آموختن» به معنی یاد دادن آمده باشد.

در مورد کلمه «آن»، صفت اشاره را با ضمیر اشاره مخلوط کرده‌اند و حدو رسم آنها را درک نکرده‌اند. چنان که در همان غزل اول صفت اشاره «آن» را در بیت دوم ذکر نکرده‌اند:

به بوی نافه‌ای کاخر صبا زان طره بگشاید / زتاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دلها ولی در بیت ششم همین غزل (... نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها) آن را متذکر شده‌اند.

همچنین ضمیر اشاره‌ای که در غزل یازدهم ابیات ۳ و ۶ آمده است؛ به این ترتیب: هرگز نمیرد آن که دلش زنده شده به عشق / ثبت است در جریده عالم دوام ما گو نام ما ز یاد به عمدا چه می‌بری / خود آید آن که یاد نیاری ز نام ما یا در غزل نهم بیت ۹:

ماه کنعانی من مسند مصر آن توشد / وقت آن است که بدرود کنی زندان را که هیچ کدام از این ضمیر در این کتاب نیامده است. نتیجه آن است که آمارهای که از ضمیر و صفت‌های اشاره داده‌اند غلط است. در صفحه ۳۱ ذیل کلمه «آور» فقط سه مورد ذکر شده است، در حالی که این فقره در ده مورد در دیوان حافظ آمده است. به این ترتیب: غزل ۱۱۹ بیت ۷، غزل ۲۲۲ بیت ۷، غزل ۳۵۶ بیت ۵، غزل ۳۹۲ بیت ۷، غزل ۴۳۷ بیت ۵، قصیده ۲ بیت ۵ و معنی نامه بیت اول [از ذکر سه موردی که در کتاب وجود دارد خودداری شد].

ذیل مصدر «آوردن» فعل «بیاورم» نیامده است، اما در غزل گونه ۳۲۹ بیت ۷ «از گفته کمال دلیلی بیاورم» این فعل وجود دارد.

از جهت ترتیب مدخلها کلمه «آهسته» قبل از «آه زدن» آمده است که نادرست است. ذیل کلمه «آهنگ» شماره غزلها در هم شده است.

در صفحه ۳۴ ذیل مصدر «آهنگ... ساز کردن» این مصراع را آورده اند: «ناگشوده گل نقاب آهنگ رحلت ساز کرد» اما فعل این مصراع «ساز کرد» از مصدر «ساز کردن» است و آهنگ مفعول آن است.

صفحه ۳۷ با عنوان (الف) شروع شده است که در حقیقت همان همزه «الف متحرک» است، یعنی همزه‌ای که یا فتحه دارد و یا کسره و یا ضمه. و جالب توجه این است که علامت ندا در آغاز این بخش آمده است، در حالی که علامت ندا (الف یا آ) است و باید در آغاز بخش (ا) آمده باشد و البته چون این (الف) در آخر کلمه می آید بدون «مد» است. مطلب دیگر اینکه این (الف) در جاهای دیگر از قبیل درینجا و حقا و گفتا و خوشا و بسا و... هم می آید (که البته الف ندا نیست و از مقولات دیگر است).

در صفحه ۳۹ ذیل «ات» علامت جمع [که اولاً باید در حرف (ا) آمده باشد، ثانیاً از نظر علمی آن را جداگانه آوردن کار درستی نیست] الف و تا در خرابات را هم علامت جمع حساب کرده اند که معلوم نیست چنین باشد. و جالب توجه این است که جمع مکسر اوقات و جمع مکسر قضاات را هم ذیل «ات» آورده اند!

در صفحه ۴۰ مصدر «اثر ماندن» را ذکر کرده اند و این اثر ماندن را مصدر مرکب دانسته اند در این مصراع که «اثر نماندن من بی شمایلت آری» و «جر بودن» و «جر دادن» را هم مصدر مرکب دانسته اند!

در صفحه ۱۴۴ اعراب اول این مصراع را «ذا تفر دعن ذی الاراک طائر خیر» را به جای اذ، «آذا» دانسته اند.

«ار» پسوند در خریدار و گرفتار و گفتار که با (آ) شروع می شود، در صفحه ۴۴ ذیل الف (همزه) آورده اند در حالی که باید ذیل «آر» آورده باشند.

در صفحه ۴۵ «رادتی بنمات سعادت بیبری» را زیر مصدر «ارادت نمودن» آورده اند در حالی که برعکس فعل مرکب ارغوانی کن در «بیا به میکده و چهره ارغوانی کن» را اصلاً نیاورده اند.

در صفحه ۵۰ ذیل عنوان «ازان» به معنی «بدان خاطر»، «از آن جهت» این بیت از غزل ۱۳۰ آمده است.

ازان رنگ رخم خون در دل افتاد / وزان گلشن به خارم مبتلا کرد
که در اینجا کلمه «از» دارای این معانی است، نه «ازان»؛ و آن صفت اشاره است برای کلمه پس از آن.

و ذیل همین «ازان» متذکر این ابیات نشده اند: غزل ۴۸۲ بیت ۴، قصیده ۳ بیت ۳۹ و رباعی ۱۰ بیت دوم.

در صفحه ۵۱ «ازتر» به معنی از حفظ را آورده اند که هیچ لازم نیست. چون کلمه «بر» به معنی «حفظ» است و «از» حرف اضافه قبل از آن. اما حرف اضافه «از تر» (به کسر رأ، حرف اضافه مرکب) را که شش بار در دیوان حافظ به کار رفته است نیاورده اند! در همین صفحه حرف مرکب ربط «از بس که» را نیاورده اند.

از بس که دست می گزم و آه می کشم
آتش زدم چو گل به تن لخت لخت خویش (۲۹۱:۲)

از بس که چشم مست در این شهر دیده ام
حقا که می نمی خورم اکنون و سرخوشم (۳۳۸:۶)

کلمه «سپند» را نیاورده اند چون خود این کلمه در دیوان حافظ نیامده است، اما مخفف آن یعنی «سپند» آمده است. اما ذیل کلمه «سپند» بیت سوم از غزل ۲۸۸ «... سپندی گو بر آتش نه که داری کار و یاری خوش» را نیاورده اند!

پس از کلمه «استمداد» عنوان عجیبی آورده اند و آن «استن» است. در حالی که «است» و حواشی آن فعل مضارع «بودن» است. و کلمه «استن» مصدر ساختگی دستور نویسان است و نشانه آن این است که اگر (ن) را از آخر «استن» حذف کنیم فعل مضارع باقی می ماند، ولی این فعل مضارع به صورت ماضی صرف می شود، یعنی سوم شخص آن «شناسه» نمی پذیرد. در ضمن ذیل همین «استن» از هست و هستم و حواشی آن هم سخن رفته است که بسیار عجیب است زیرا این دو از دو مقوله جداگانه هستند.

عنوان عجیب دیگری که در این کتاب هست «اش» به عنوان ضمیر است که باید ذیل (ش) ضمیر اصلی آن آمده باشد که از نظر آماری درست باشد و این تفکیکها باعث برهم خوردن نظم منطقی و آماری است.

در صفحه ۶۸ ذیل کلمه اشتیاق نشانی ابیات پس و پیش است [که البته در اغلب موارد در این کتاب خیلی نابسامانی وجود دارد].

«افروختن» را به «برافروختن» ارجاع داده اند که ارجاعی نادرست است. چون کلمه «افلاطون» که اسم خاص است به صورت «فلاطون» در دیوان حافظ آمده است، در موضع اصلی یعنی ذیل حرف (الف) نیامده است که به مخفف آن ارجاع داده شود؛ آن را باید کاری نادرست دانست.

در صفحه ۷۸ ذیل «اگر نه» همه مثالهایی که آورده اند (بجز ردیف آخر: با ما منشین اگر نه بدنام شوی) نادرست است، یعنی حرف ربط آنها «اگر» است و کلمه «نه» علامت نفی فعل جمله است مثل «اگر نه باده غم دل ز یاد ما ببرد = اگر باده غم دل از یاد ما نبرد...».

ضمناً مخفف «اگر نه» یعنی «ارنه» که سه بار در دیوان حافظ آمده است در این کتاب در جای خود نیامده است مانند «رخصت خبث نداد ارنه حکایتها بود».

در صفحه ۷۹ مصدر «التفات بودن» آمده است که بسیار عجیب است. جالب توجه است که «ام» در ماضی نقلی را ضمیر به حساب آورده اند؛ در حالی که این «ام» فعل کمکی برای ساختن ماضی نقلی است.

از نظر ترتیب کلمات «أم الخبائث» را میان «اما» و «امام» آورده اند؛ یعنی الف (ال) تعریف) را الف مد به حساب آورده اند!

در بیت ۳ غزل ۳۲۲ «امید نیستم» را به مصدر «امید بستن» ارجاع داده اند، اما از این مصدر خبری نیست.

جای بسی تعجب است که در صفحه ۸۷ بعد از کلمه «امید» عنوان «آن - صفت اشاره» آمده است و تعداد آن را هم ۱۱۸ فقره نوشته اند. در حالی که کلمه «آن» با «آ» شروع شده است نه با «ا». ضمناً در صفحه ۲۵ تحت عنوان «آن - صفت اشاره» تعداد ۴۰۴ آمده است. معلوم نیست کدام یک درست است و کدام یک غلط.

جالب توجه تر آنکه پس از «آن - صفت اشاره» در صفحه ۸۸ «آن - پسوند علامت صفت فاعلی و قید مشترک» و «آن - ضمیر اشاره» با تعداد ۱۵ - در حالی که در صفحه ۲۶ ضمیر اشاره با تعداد ۱۳۰ آمده است - و باز در صفحه ۸۸ «آن - علامت جمع فارسی» با تعداد ۸۱۶ آمده است. پس از آن «آن - بخشی از یک کلمه مرکب» آمده که اولاً هیچ کدام ضرورتی ندارند. ثانیاً جای آنها در اینجا نیست. و باز هم عجیب است که کلمه «آنچه» در صفحه ۹۱ بعد از کلمه «انجمن» ذیل بخش الف (همزه) آمده است. ذیل مصدر «انداختن» کلمه «انداختی» که دوم شخص مفرد است با «انداختی» که سوم شخص مفرد ماضی استمراری است (مثلاً: نصرة الدین شاه یحیی آن که خصم ملک را / از دم شمشیر چون آتش در آب انداختی) در هم شده است که از نظر علمی غلط است.

در صفحه ۹۶ «آن کس» را پس از «انکار» آورده اند!
در صفحه ۹۷ کلمه «انور» را صفت تفضیلی دانسته اند و آن را نورانی تر و روشن تر معنی کرده اند، در حالی که انور بر وزن افعال وصفی است نه افعال تفضیلی.

در صفحه ۹۷ پسوندی به صورت «آنه» آورده اند که فقط در کلمه «شکرانه» قابل تطبیق است. اما در کلمات دیگر مرکب است از «ان علامت جمع» و «ها نسبت» مانند پیرانه و تر کانه و جادوانه ... و در کلمه «جانانه» عبارت است از «جان + ان نسبت + ها نسبت». پس از آن «آنی» را به عنوان پسوند نسبت آورده اند که در کلمات عربی مانند ربانی و روحانی و نورانی و... درست است اما در خسروانی «ان علامت جمع + یا نسبت» است و در زندگانی «ان علامت جمع + یا مصدری» و اصولاً این کلمه حاصل مصدر است نه صفت نسبی!

آنچه تا کنون درباره نقائص این کتاب نوشته شده درباره مقدمه و دو بخش (ا) و (الف) = همزه بود و اگر همه این دو جلد بررسی شود نادرستی های این کتاب مستطاب مثنوی هفتادمن کاغذ شود. پیوستهای کتاب هم غیر ضروری و غیر علمی و ناقص و نارواست و من از مؤسسه نشر دانشگاهی در عجبم که چرا چنین دسته گلی را به آب داده اند. برای فراهم کردن چنین کتابی باید به دستور زبان فارسی و فرهنگ و ادب فارسی مسلط بود. نوشتن چنین کتابهایی کار ساده ای نیست و در این راه بی نهایت رفتن راه دانی و کارآمدی می خواهد.

* پیوست اول که فهرست موضوعی است فایده ای ندارد. بلی اگر فرهنگ موضوعی بود بسیار مناسب بود. ضمناً در این فهرست موضوعی هم آن قدر اشتباه وجود دارد که از حد و اندازه بیرون است و باید اشتباهات را در کتابی شرح داد.

پیوست دوم، دیوان حافظ است که اولاً در شماره غزلها اشتباهاتی دارد که در متن مقاله متذکر شده ام. ثانیاً وقتی مصراعها و ابیات در مقابل شماره غزلها و ابیات و مصراعها آمده است دیگر آوردن دیوان ضرورتی ندارد و فقط بر حجم کتاب می افزاید.

پیوست سوم را هم که پُر از تکرار است می توانستند در دو سه صفحه عرضه کنند و البته غلطهای آنها را هم تصحیح کنند.